

از امید واهی به امید واقعی

۲۷ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۳۲

هنر باید انسان را از امید واهی به امید واقعی سوق دهد و با ترسیم آرمان‌های پیش رو جامعه را به حرکت وا دارد.

وبلاگ واژگون نوشت: اگر از امید حرف می‌زنیم باید بگوییم که منظورمان امید داشتن به چه چیزی است. امیدواری همواره معطوف به چیزی است. همچنین مفهوم امید را نمی‌توان بدون ناامیدی بازشناخت.

امیدواری، متضمن نوعی آرزو و کوشش مشتاقانه همراه با تردید و اضطراب و احتمال شکست است. به واقع همین اضطراب و تردید و بیم از شکست است که امید را معنا می‌بخشد. اگر مطمئن باشیم که صد در صد در آینده به ثروت و امنیت و درجات علمی می‌رسیم دیگر نیازی به امیدواری نخواهیم داشت تا موتور محرک ما باشد برای تکاپو.

امیدواری است که انسان را از انفعال خارج می‌کند و به فعالیت وا می‌دارد و فردیت انسان را شکوفا می‌کند؛ آموزه‌های دینی به ما می‌گویند که ناامیدی از جنود شیطان است. این شیطان است که وعده فقر و فلاکت می‌دهد و هیچگاه نباید از رحمت الهی ناامید شد.

اما امیدواری اگر به چیزهای واهی باشد خود ثمری جز سرخوردگی و ناامیدی نخواهد داشت، به واقع انسانی که به چیزهای پوچ دلخوش داشته است را باید ناامید کرد تا مرجع اصلی امید را بیاید؛ انسان سراسر ناامید از انسانی که به چیزهای واهی امید بسته است یک قدم جلوتر است.

همواره وقتی سخن از جامعه شاد یا افسرده می‌کنیم گویی جامعه را به مثابه موجودی واجد احساس در نظر گرفته‌ایم که لبخند می‌زند یا اخم می‌کند؛ قائل شدن صفاتی چون شاد و افسرده برای جامعه تنها مفهومی ساختاری دارد. جامعه امیدوار، جامعه‌ای است که ساختارهایش امیدواری را بازتولید می‌کنند.

سینما به مثابه یکی از قدرتمندترین ابزار صنعت فرهنگ نقش عمده‌ای در تزریق امید و همچنین ناامیدی در میان جامعه دارد. روایت سینمایی برای مخاطبی که خود را به دست آن می‌سپارد عالمی خلق می‌کند که مخاطب در آن عالم به دنبال جای خود می‌گردد.

گویی مخاطب عنان خود را به دست کارگردان می‌سپارد تا با او راهی سفری ناشناخته شود. حال باید پرسید آیا این ساریان خود راه بلدی است که می‌داند مخاطب را به کدامین سو می‌برد یا خیر؟

جدای از اینکه در اثر سینمایی با قهرمان مواجه باشیم یا خیر خود کارگردان پیشتر نقش قهرمان را بر عهده گرفته است؛ سینمای بی‌قهرمان، سینمایی که همه در آن قربانی‌اند؛ سینمایی که در آن هیچ یاری‌رسانی وجود ندارد و سینمایی که بر محوریت ضد قهرمان می‌چرخد ثمری جز تزریق ناامیدی ندارد.

اما آیا جامعه‌ای که همواره نیاز به قهرمان داشته باشد خود در معرض انفعال نیست؟ جامعه منفعل جامعه‌ای است که همواره نیاز به قهرمان و منجی و پدر دارد و هنوز در دوران کودکی خود باقی مانده است و به بلوغ نرسیده است. چگونگی قهرمان نیز از جمله مباحثی است که کمتر بدان پرداخته‌ایم. کارکرد قهرمان این نیست که چتر حمایت بر دیگران بگشاید بلکه قهرمان واقعی قهرمانی است که دیگران را به حرکت وا می‌دارد و از همگان قهرمان می‌سازد.

با این سنج می‌توان رسالت سینما را در برهه‌های مختلف تاریخی در تزریق امید یا دادن هشدار، ارزیابی کرد؛ هنرمند آنگاه که احساس می‌کند جامعه در یک بی‌خیالی و سرخوش غافلانه فرورفته است باید تلنگر بزند و غفلت زدایی کند. مسلماً چنین هنری را نمی‌توان سیاه‌نمایی و یأس‌آفرین‌نامید، اما به هر حال نمی‌توان جامعه را در وضعیت تعلیق و اضطراب رها کرد؛ هنرمند باید در حداقلی‌ترین شکل ممکن کورسوی امیدی برای مخاطب باز نگه دارد.

شاید واقعیت همواره ناامیدکننده جلوه کند ولی آن چیزی که امید را زنده نگاه می‌دارد آرمان است؛ جامعه بی‌آرمان، جامعه بی‌هدف و چشم‌انداز، جامعه‌ای که به زندگی روزمره مشغول است و فراسوی خود به دنبال هیچ چیز نیست جامعه‌ای مرده است.

در جهان رسانه‌ای شده امروز که مرز میان کاذب و واقع از میان رفته است و واقعیت‌ها از دهلیز رسانه‌ها برساخته می‌شوند بیش از آنکه واقعیت اهمیت داشته باشد بازنمایی آن در رسانه‌هاست که اهمیت یافته است. حال می‌توان پرسید که وعده‌هایی که در رسانه‌ها داده می‌شود از کدام سنخ است؟ اما وظیفه هنر و هنرمند به اینجا ختم نمی‌شود. هنر باید انسان را از امید واهی به امید واقعی سوق دهد و با ترسیم آرمان‌های پیش رو جامعه را به حرکت وا دارد.

